

تفکر سریع و کند

■ نویسنده:

دانیل کانمن

■ مترجم:

غلامحسین علی‌مازندرانی

■ ویراستار:

الناز خجسته



سرشناسه : کانمن، دانیل، ۱۹۳۴ - م. Kahneman, Daniel
عنوان و نام پدیدآور : تفکر سریع و کند/ نویسنده دانیل کانمن؛ مترجم غلامحسین علی‌مازندرانی؛
ویراستار الناز خجسته.

مشخصات نشر : تهران: آریان، ۱۴۰۲.

مشخصات ظاهری : ۶۳۲ ص.

شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۷۱۷۳-۸۴-۰

وضعیت فهرست نویسی : فیبا.

یادداشت : عنوان اصلی: Thinking, fast and slow, 2013.

موضوع : اندیشه و تفکر. Thought and thinking

موضوع : استدلال. Reasoning

موضوع : شهود. Intuition

موضوع : تصمیم‌گیری. Decision making

شناسه افزوده : علی‌مازندرانی، غلامحسین، ۱۳۴۹ - مترجم.

شناسه افزوده : خجسته، الناز، ۱۳۶۶ - ویراستار.

رده بندی کنگره : BF۴۴۱

رده بندی دیویی : ۱۵۳/۴۲

شماره کتابشناسی ملی : ۹۳۰۰۸۵۴

www.ketab.ir



نام کتاب	تفکر سریع و کند
نویسنده	دانیل کانمن
مترجم	غلامحسین علی‌مازندرانی
ویراستار	الناز خجسته
ناظر چاپ	علی غلامی
چاپ و صحافی	عطا - خیام
نوبت چاپ	اول، ۱۴۰۲
شمارگان	۱۱۵۰ نسخه
شابک	۹۷۸-۶۲۲-۷۱۷۳-۸۴-۰

تهران: خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، کوچه فاطمی داریان، پلاک ۶، طبقه اول

تلفن: ۶۶۴۰۰۲۳۵ - ۶۶۹۷۱۳۴۴

پست الکترونیک: info@arayanbook.com سایت: www.arayanbook.com

« حق چاپ و نشر مجدد این اثر برای انتشارات آریان محفوظ است »

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱۳	مقدمه
۱۵	ریشه‌ها
۲۵	جایگاه کنونی ما
۲۹	آن چه پس از این خواهد آمد
۳۳	بخش اول: دو دستگاه
۳۵	فصل ۱: شخصیت‌های داستان
۳۷	دو دستگاه
۴۳	خلاصه ماجرا
۴۴	کشمکش
۴۶	خطای ادراک
۴۹	داستان‌های سودمند
۵۳	فصل ۲: توجه و کوشش
۵۳	کوشش ذهنی
۶۵	فصل ۳: ناظر تنبیل
۶۸	مشغولیت و ضعف دستگاه دو

- دستگاه دو تنبل ۷۲
- هوش، کنترل، عقلانیت ۷۶
- فصل ۴: ماشین متداعی ۸۱
- شگفتی‌های پیش‌زمینه ۸۴
- پیش‌زمینه‌هایی که ما را هدایت می‌کنند ۸۷
- فصل ۵: آسودگی شناختی ۹۵
- خطای ادراک حافظه ۹۷
- خطای ادراکی حقیقت ۹۸
- چگونه یک پیام ترغیبی بنویسیم ۱۰۰
- فشار و کوشش ۱۰۳
- لذت آسودگی شناختی ۱۰۴
- آسودگی، خلق و شهوات ۱۰۷
- فصل ۶: هنجارها، شگفتی‌ها، علت‌ها ۱۱۳
- ارزیابی هنجارها ۱۱۳
- ملاحظه علت‌ها و نیت ۱۱۸
- فصل ۷: ماشینی برای نتیجه‌گیری سریع ۱۲۵
- سوگیری برای باور و تأیید ۱۲۷
- انسجام هیجانی اغراق‌آمیز (اثر هاله‌ای) ۱۲۹
- هر چه هست، همان است که می‌بینید ۱۳۳
- فصل ۸: چگونه قضاوت می‌کنیم ۱۳۹
- ارزیابی‌های اولیه ۱۴۰
- تطبیق شدت ۱۴۵
- تفنگ ذهن ۱۴۶
- فصل ۹: پاسخ به پرسش ساده‌تر ۱۴۹
- پرسش‌های جایگزین ۱۴۹

۱۵۳ رهیافت سه بعدی
۱۵۴ رهیافت خلق برای شادمانی
۱۵۶ رهیافت عاطفی
۱۶۱ بخش دوم: رهیافت‌ها و سوگیری‌ها
۱۶۳ فصل ۱۰: قانون اعداد کوچک
۱۶۷ قانون اعداد کوچک
۱۶۹ سوگیری ترجیح اطمینان بر شک
۱۷۱ علت و شانس
۱۷۷ فصل ۱۱: اثر لنگر
۱۷۹ لنگر و تنظیم
۱۸۱ لنگر انداختن به عنوان پیش‌زمینه
۱۸۳ شاخص لنگر
۱۸۶ استفاده‌ها و سوءاستفاده‌ها از لنگر
۱۸۸ لنگر و دو دستگاه
۱۹۱ فصل ۱۲: دانش دسترس پذیری
۱۹۵ روان‌شناسی دسترس پذیری
۲۰۱ فصل ۱۳: دسترس پذیری، هیجان و ریسک
۲۰۲ دسترس پذیری و عواطف
۲۰۵ جامعه و متخصصان
۲۱۳ فصل ۱۴: ویژگی‌های خاص تام دابلیو
۲۱۶ پیش‌بینی بر اساس نمایندگی
۲۱۹ خطاهای نمایندگی
۲۲۳ چگونه شهود را منضبط کنیم
۲۲۵ فصل ۱۵: مختصر و مفید
۲۳۱ مختصر و مفید، حتی در ارزیابی‌های مشترک

۲۳۹	فصل ۱۶: علت‌ها از آمار پیشی می‌گیرند
۲۴۰	کلیشه‌ی علی
۲۴۳	وضعیت‌های علی
۲۴۴	آیا می‌توان روان‌شناسی را آموزش داد؟
۲۵۱	فصل ۱۷: بازگشت به میانگین
۲۵۳	استعداد و شانس
۲۵۶	درک رگرسیون
۲۶۵	فصل ۱۸: مهار پیش‌بینی‌های شهودی
۲۶۶	شهادهای غیر رگرسیونی
۲۷۱	اصلاح پیش‌بینی‌های شهودی
۲۷۳	دفاع از پیش‌بینی‌های افراطی
۲۷۷	نمای دو دستگامی رگرسیونی
۲۷۹	بخش سوم: اعتماد مفرط
۲۸۱	فصل ۱۹: خطای ادراکی فهمیدن
۲۸۵	هزینه‌های اجتماعی نگاه به گذشته
۲۸۹	دستورالعمل موفقیت
۲۹۵	فصل ۲۰: خطای ادراکی اعتبار
۲۹۵	خطای ادراکی اعتبار
۳۰۰	خطای ادراکی در انتخاب سهام
۳۰۵	خطای ادراکی مهارت و اعتبار چگونه پشتیبانی می‌شود
۳۰۷	خطای ادراکی صاحب‌نظران
۳۱۱	متخصصان تقصیر ندارند؛ دنیا پیچیده است
۳۱۳	فصل ۲۱: شهود در برابر فرمول
۳۲۰	خصومت با الگوریتم‌ها
۳۲۳	آموزه‌هایی از میل

۳۲۶ خودتان بیازمایید.....
۳۲۹ فصل ۲۲: شهود متخصص: چه وقت می توان به آن اعتماد کرد؟.....
۳۳۱ شگفتی ها و کاستی ها.....
۳۳۲ شهود به عنوان بازشناسی.....
۳۳۴ کسب مهارت.....
۳۳۶ محیط مهارت.....
۳۳۹ بازخورد و تمرین.....
۳۴۱ ارزیابی اعتبار.....
۳۴۵ فصل ۲۳: دیدگاه بیرونی.....
۳۴۸ مجذوب دیدگاه درونی.....
۳۵۳ فرونشانی مغالطه طرزریزی.....
۳۵۵ تصمیمات و خطاها.....
۳۵۵ شکست در آزمون.....
۳۵۹ فصل ۲۴: موتور سرمایه داری.....
۳۵۹ خوش بین ها.....
۳۶۱ توهّمات کارآفرینی.....
۳۶۵ غفلت از رقابت.....
۳۶۸ افراط در اطمینان.....
۳۷۲ کالبدشکافی پیش از مرگ: یک درمان مختصر.....
۳۷۵ بخش چهارم: انتخاب ها.....
۳۷۷ فصل ۲۵: خطای برنولی.....
۳۹۱ فصل ۲۶: نظریه چشم انداز.....
۴۰۱ نقاط کور نظریه چشم انداز.....
۴۰۵ فصل ۲۷: اثر مالکیت.....
۴۰۹ اثر مالکیت.....



به گمانم هر نویسنده‌ای فضایی خاص در ذهن دارد و چنین می‌پندارد که مخاطبانش در همان فضای خاص، می‌توانند از مطالب کتابش بهره ببرند. من در نوشتن کتابی که هم‌اینک پیش رویتان است، فضای یادآور خانه‌ی ادارات و شرکت‌ها یا هر مکانی شبیه آن را در ذهن دارم؛ همان‌جا که همکاران کنار هم می‌ایستند و به تبادل افکار می‌پردازند و غیبت دیگران را می‌کنند. امیدوارم با خواندن این کتاب، دایره‌ی واژگانی که هنگام گفت‌وگو در مورد قضاوت‌ها و انتخاب‌ها و سیاست‌های دیگران به کار می‌برید، وسیع‌تر و غنی‌تر شود. اما پرسش اساسی این است که چرا غیبت دیگران را می‌کنیم؟ پاسخ آسان است! زیرا جست‌وجو و برچسب زدن به اشتباهات دیگران، بسیار آسان‌تر و البته، لذت‌بخش‌تر از یافتن و پذیرفتن اشتباهات خودمان است. اصولاً حتی در بهترین شرایط، برایمان سخت است که خواسته‌ها و باورهایمان را ارزیابی کنیم؛ چه رسد به این که خود را به این کار مجبور بینیم؛ ولی به آسانی می‌توانیم برای رسیدن به درک و دریافتی از خود، از نظرات دیگران بهره بگیریم. بسیاری از ما قادریم به سرعت پیش‌بینی کنیم که دوستان و همکاران، انتخاب‌هایمان را چگونه ارزیابی می‌کنند. کیفیت و محتوای این قضاوت‌ها، مهم است. این که بتوانیم آن‌چه درباره‌مان می‌گویند را پیش‌بینی کنیم، محرکی نیرومند

است که ما را به تحلیل خویشتن و انتقاد از خود هدایت می‌کند. تأثیر این محرک، از آن عهد و میثاقی که شب سال نو با خود می‌بندیم تا سال بعد، کار و روزگارمان را بهبود ببخشیم، قوی‌تر است.

یک پزشک خوب، در امر تشخیص بیماری‌ها به عناوین یا برچسب‌هایی نیاز دارد تا به کمکشان نشانه‌های مشخصی را به یک بیماری معین نسبت دهد و علل و زمینه‌های احتمالی، تبعات و چگونگی پیشروی مرض و شیوه‌های درمان یا تسکین را به آن مربوط کند. آموختن «زبان دکتري»، بخشی از تحصیل پزشکی است. به همین قیاس، وقتی بخواهیم در مورد بحث «فضاوت‌ها و انتخاب‌ها» به درکی عمیق‌تر برسیم، لازم است با واژگان و اصطلاحاتی آشنا شویم که در گفت‌وگوی روزمره رواج ندارند. در ادامه، باید با خطاهایی آشنا شویم که مردم هنگام غیبت مرتکب می‌شوند. این خطاها، الگویی مشخص دارند. خطاهای نظام‌مند یا سیستماتیک، سوگیری‌هایی هستند که می‌توان وقوع و تکرارشان را در موقعیت‌های معین پیش‌بینی کرد. مثلاً وقتی آقای سخنران موفق و خوش لباس، با اعتمادبه‌نفس و محکم به صحنه می‌آید، می‌توانید انتظار داشته باشید که مخاطبان، سخنان او را بیش از آن‌چه باید و شاید، معتبر و مقبول به حساب آورند. وقتی می‌دانیم که این پدیده، به عبارت فنی «سوگیری» خوانده می‌شود و «تأثیر هاله» نام دارد، آسان‌تر می‌توانیم پیش‌بینی‌اش کنیم، بروز و ظهورش را تشخیص دهیم و آن را بفهمیم.

وقتی از شما می‌پرسند: «در حال فکر کردن به چه چیز هستید؟» معمولاً می‌توانید به راحتی پاسخ دهید، زیرا می‌پندارید که می‌دانید در حال حاضر، چه چیز از ذهنتان می‌گذرد. این «چیز»، معمولاً یک «فکر» است که هشیارانه به آن آگاهی و آن فکر، به رشته‌افکار دیگری منجر می‌شود. شیوهٔ فعالیت ذهن، عموماً به این شکل است؛ ولی به جز آن، شیوه‌های دیگری هم برای فعالیت ذهن، موجود است. بسیاری از انطباعات^۱ و افکار، از تجربیات هشیار برمی‌خیزند؛ ولی ما از ترتیب

۱. Impression؛ انطباع به معنای نقش‌انداختن بر چیزی، مثلاً مهر روی کاغذ یا موم است و در بسیاری متون، با معادل‌هایی مثل چاپ، نشان‌گذاری، عقیده و حتی معادل‌های امروزی‌تری مثل «نگاشت» جایگزین شده ولی چون هر کدام در متون روان‌شناسی کاربرد خاص خود را دارد، از به‌کاربردنشان خودداری کرده‌ام؛ ضمن آن که شخصاً «انطباع» را مناسب‌تر و دقیق‌تر می‌دانم.
(مترجم)

شکل‌گیری و ورودشان به ذهن آگاه نیستیم. مثلاً از این که چگونه می‌فهمیم چراغ مطالعه‌ای روی میزمان قرار گرفته هیچ سرنخی در دست نداریم و نمی‌دانیم چگونه است که با شنیدن صدای همسرمان پشت تلفن، رنجش او را می‌فهمیم یا به بروز رویدادی در راه پیش رویمان، قبل از آن که واقعاً رخ دهد پی می‌بریم. در واقع، فعالیت‌هایی که به تولید انطباعات و شکل‌گیری شهود و تصمیماتمان منجر می‌شوند، ساکت و بی‌صدا در ذهنمان جریان دارند.

عمده‌ی مباحث این کتاب، پیرامون سوگیری‌های شهود است. لازم به ذکر است که تمرکز بر خطاها، هوش آدمی را نفی نمی‌کند؛ درست همان‌طور که بحث و تمرکز متون پزشکی بر بیماری‌ها، با بهداشت و زندگی سالم منافات ندارد. بسیاری از ما در اغلب اوقات، سلامت و تندرست هستیم و بسیاری از اعمال و قضاوت‌هایمان در بسیاری اوقات، صحیح و مناسب است. ما هم‌چنان که زندگی‌مان را می‌گذرانیم، اختیار هدایت خویشتن را به احساسات و انطباعات می‌سپاریم و اعتماد و اتکایمان به باورهای شهودی و ترجیحاتمان، معمولاً درست و بحسب البته فقط «معمولاً» و نه همیشه. بسیاری اوقات، حتی وقتی در اشتباهیم، با اطمینان بر فکر و عملمان پافشاری می‌کنیم. در این اوقات، یک ناظر بی‌طرف، به‌مراتب بهتر از خود ما خطاهایمان را می‌بیند.

بر همین اساس، من گفت‌وگوهای آبدارخانه‌ای را در مرکز تمرکز قرار دادم تا توانایی تشخیص و درک خطاهای قضاوت و انتخاب را تقویت کنم. من زبان غنی‌تر و دقیق‌تری برای بحث درباره‌ی این خطاها ارائه می‌کنم تا کار درک و تشخیص آن‌ها در دیگران و نهایتاً در خودمان، برایمان آسان‌تر شود.

ریشه‌ها

این کتاب، بیانگر درک فعلی من از قضاوت و تصمیم‌گیری است. من این درک را از بررسی کشفیات و دستاوردهای چند ده ساله‌ی روان‌شناسی کسب کرده‌ام. به هر حال، ایده‌ی اصلی به سال ۱۹۶۹ بازمی‌گردد. یکی از روزهای خوش‌یمن آن سال، من از آموس تورسکی^۱ که استاد کرسی روان‌شناسی در دانشگاه عبری اورشلیم بود دعوت کردم تا در جایگاه استاد مهمان در یکی از سمینارهایم

سخنرانی کند. او در سپهر مطالعات تصمیم‌گیری، ستاره‌ای درخشان بود. پس از آن، فهمیدم تورسکی نه فقط در این حوزه، بلکه در هر کاری که انجام دهد، سرآمد دیگران است و تصمیم گرفتم بیشتر با او همکاری کنم. هر کس تورسکی را می‌شناخت، او را باهوش‌تر از دیگران می‌یافت، زیرا ذهنی درخشان داشت، خوش‌بین بود و همه مجذوب شخصیت گیرای او می‌شدند. هم‌چنین، از حافظه بسیار خوبی برخوردار بود، لطیفه‌هایی فراوان در آستین داشت و می‌دانست دقیقاً چه وقت باید برای توصیف و توضیح نکته‌ای، از آن‌ها بهره ببرد. حضورش، در هر شرایطی روحیه‌بخش بود. او آن زمان سی‌ودو سال داشت و من سی‌وینج‌ساله بودم.

آن روز، از یک برنامه تحقیقاتی برای حاضران صحبت کرد که برای یافتن پاسخ یک پرسش خاص در دانشگاه میشیگان^۱ جریان داشت. پرسش از این قرار بود: «آیا مردم شم آمار خوبی دارند؟» ما از قبل می‌دانستیم که آدمی، اصولاً صاحب شم زبانی است. کودکان در چهار سالگی بی‌هیچ زور و زحمتی، جملاتی کاملاً دستوری تولید می‌کنند، در حالی که هیچ تصور و اطلاعی از قوانین دستور زبان ندارند. اینک به این مسأله رسیده بودیم که آیا مردم اصول اساسی آمار را نیز به همان شکل دنیال می‌کنند؟ تورسکی پاسخ را مثبت می‌دانست. در این باب، بحثی داغ در آن سمینار سرگرفت و در نهایت، به این نتیجه رسیدیم که یک «نه» مشروط، پاسخ بهتری است. من و آموس از آن بحث لذت فراوانی بردیم و هر دو به این نتیجه رسیدیم که مبحث شم آمار، موضوعی جالب برای یک تحقیق مشترک است. جمعه همان هفته، ناهار را در رستورانی که میعادگاه محققان و استادان دانشگاه بود صرف کردیم. البته هدف اصلی ما از آن ضیافت ناهار، این بود که دیدگاه آن برگزیدگان علم و پژوهش را در رابطه با شم آمار جویا شویم. ما در آن سمینار به این نتیجه رسیده بودیم که شهود هیچ‌یک از ما به حد کافی کارآمد نیست. در واقع، شهود ما به‌رغم سال‌ها تحصیل و تدریس و استفاده مداوم از راهبردهای مختلف، حتی برای نتیجه‌گیری آماری در موارد جزئی و کوچک نیز کافی و رسا نبود. قضاوت‌های فردی مان سوگیرانه بودند، بیش‌ازحد به یافته‌های تحقیقی مبتنی بر شواهد ناکافی اتکا می‌کردیم و معمولاً، مشاهدات اندکی را که گرد می‌آوردیم، برای نتیجه‌گیری

کافی نبودند. هدف ما از آن ضیافت پژوهشی، این بود که گروهی از محققان را یک‌جا ملاقات کنیم و ببینیم آیا آن‌ها نیز مثل ما از این مصیبت در عذاب‌اند؟

ما برای آن بررسی، طرحی واقع‌گرایانه تدارک دیدیم که مسائل آماری مورد نظرمان را دربرمی‌گرفت. آموس پاسخ‌های گروهی از متخصصان را گرفت که به تازگی در جلسه انجمن روان‌شناسی ریاضی شرکت کرده بودند. نویسندگان دو کتاب تخصصی در علم آمار نیز در آن جمع حضور داشتند. همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد، آن همکاران متخصص نیز همانند خودمان، می‌پنداشتند نتایج هر آزمایشی را می‌توان در آزمایش‌های کوچک‌تر تکرار کرد و البته در موفقیت‌آمیزبودن این تکرار و دریافت نتایج، با اغراق صحبت می‌کردند. آن‌ها در مورد تعداد مشاهدات لازم برای گردآوری اطلاعات و نتایج نیز ایده‌های قاطعی داشتند که البته همگی، حتی برای یک دانشجوی تحصیلات تکمیلی، توصیه‌هایی ضعیف به‌شمار می‌رفت. آن روز فهمیدیم دانشمندان علم آمار نیز شم آماری خوبی ندارند.

من و آموس هنگام تألیف و تدوین گزارش یافته‌هایمان در آن تحقیق، فهمیدیم که می‌توانیم همکاران خوبی برای هم باشیم. آموس انسان سرزنده و خوش‌مشربی بود و در حضورش، من نیز خوش‌خلق و سرزنده می‌شدم. در نتیجه هر دو می‌توانستیم ساعت‌های متوالی، سخت کار کنیم و البته خمسته نشویم. لذت این همکاری، صبر و تحملمان را افزایش می‌داد و این صبوری و جست‌وجوی ناپذیری، تلاش برای رسیدن به نتایج کامل را برایمان آسان می‌کرد. هر دوی ما اهل بحث و نقد بودیم و آموس در این خصلت، از من هم پیشی می‌گرفت؛ ولی همیشه قبل از ورود به محل ملاقات و کار، اسلحه انتقاد را کنار می‌گذاشتیم. هیچ‌یک از ما در طول همه سال‌های همکاری، نظر دیگری را رد نکرد. آن‌چه در آن روزگار بیش از هر چیز مایه خشنودی من می‌شد، این بود که آموس، نقطه‌نظرات مرا حتی از خودم بهتر و روشن‌تر می‌فهمید. او در تفکر، منطقی‌تر بود، همیشه جانب نظریه‌ها و تئوری‌ها را نگه می‌داشت و حس جهت‌یابی او هرگز به‌اشتباه نمی‌افتاد. در مقابل، من بیشتر شهودی بودم و به روان‌شناسی ادراک‌گرایش داشتم که البته این خصلت من، منشأ ایده‌های فراوانی بود. نقاط مشترک ما آن‌قدر زیاد بود که می‌توانستیم به‌راحتی یکدیگر را درک کنیم و آن‌قدر از هم متفاوت بودیم که گاهی مایه تعجب یکدیگر می‌شدیم. شیوه همکاری ما از این قرار بود که هر روز، اوقات زیادی را با هم

می‌گذراندیم و در حال گفت‌وگو پیاده‌روی می‌کردیم. طی چهارده سال بعد از آغاز همکاری، موضوع تحقیقاتمان در مرکز کانونی زندگی‌مان قرار داشت و کارهایی را که با هم به‌سرانجام رساندیم، بهترین آثارمان در همه عمرمان بود.

از همان آغاز، شیوه‌ای را پیشه کردیم و سال‌های طولانی به‌همان طرز، ادامه دادیم. پژوهش ما مبتنی بر گفت‌وگوهایی بود که در آن، پرسش‌هایی مطرح می‌کردیم و بعد، پاسخ شهودی‌مان به آن پرسش‌ها را به بحث و بررسی می‌گذاشتیم. هر پرسش، یک آزمایش کوچک بود و هر روز، تعداد زیادی از این آزمایش‌ها انجام می‌دادیم. ما اصلاً به‌دنبال پاسخ درست به آن پرسش‌های آماری نبودیم. در واقع، فقط می‌خواستیم پاسخ‌های شهودی (شمی) به‌دست بیاوریم. پس هر آن‌چه بی‌درنگ به‌نظرمان می‌رسید را بیان می‌کردیم و در قید درستی یا نادرستی آن پاسخ نبودیم. ما معتقد بودیم بسیاری از دیگر افراد نیز همان شهود من و آموس را دارند، و البته که نظرمان در این مورد، درست بود. در واقع، نشان‌دادن تأثیرات آن شهود بر نحوه قضاوت افراد، کار دشواری نبود.

یک بار، در کمال مسرت فهمیدیم پیش‌گویی‌مان درباره شغل آینده عده زیادی از کودکانی که می‌شناختیم، به کلی بچ بوده است. در خیال خودمان، آن‌ها را وکیل دعاوی، استاد طراز اول دانشگاه یا روان‌درمانگر توانا به‌حساب آورده بودیم. هرچند همه این پیش‌بینی‌ها بچ و مضحک از آب درآمد، چه‌نظرمان جذاب بود. واضح بود که شباهت کلی ویژگی‌های هر یک از آن کودکان [مثلاً خوش‌بینی] به ویژگی‌های لازم برای یک حرفه یا پیشه خاص، شهود ما را تحت تأثیر گذاشته و به‌سوی آن قضاوت، هدایت‌مان کرده است. این تمرین سرگرم‌کننده، کمک کرد تا نظریه‌مان درباره نقش شباهت‌ها در پیش‌بینی‌ها را به‌خوبی پرورش دهیم. ما آن نظریه را ده‌ها بار آزمودیم و اشکالاتش را برطرف کردیم. آن‌چه در چند سطر بعدی می‌خوانید، نمونه‌ای از آن آزمون‌هاست.

پس‌رکی به‌نام استیو^۱، به‌صورت کاملاً اتفاقی^۲ از میان جمعیت مورد آزمون انتخاب شده است:

1. Steve
2. Random

همسایه استیو، او را به این صورت توصیف کرده است: «استیو خجالتی و گوشه‌گیر است و به همه کمک می‌کند؛ ولی از دنیا و مردم آن، چندان به هیجان نمی‌آید. او نجیب و بانضباط است و همیشه به جزئیات توجه دارد.»

به نظر شما آیا استیو کشاورز خواهد شد یا کتاب‌دار؟

مخاطب پرسش ما، احتمالاً بی‌درنگ متوجه شباهت شخصیت استیو به تیپ افراد فعال در حرفه کتاب‌داری می‌شود؛ اما در این باره نیز مثل همیشه، برخی ملاحظات آماری مربوطه، نادیده گرفته می‌شود. مثلاً آیا می‌دانید در سراسر ایالات متحده، به ازای هر یک کتاب‌دار مرد، بیش از بیست کشاورز مرد زندگی می‌کنند؟ به همین دلیل، یعنی بر اساس همین واقعیت ساده آماری، تقریباً مطمئنیم عده‌ای چشم‌گیر از مردان «نجیب و بانضباط» هم‌اینک پشت فرمان تراکتورهایشان نشسته‌اند. به هر حال، با استناد به همین قبیل واقعیات ساده، نتیجه گرفتیم شرکت‌کنندگان در آزمایشمان جنبه‌های آماری مربوطه را نادیده می‌گیرند و منحصرأ بر شباهت‌ها تکیه می‌کنند. ما فرض را بر این مبنا گذاشتیم که آن‌ها در قضاوت‌های دشوار، «شباهت» را به عنوان یک رهیافت^۱ تسهیل‌گر به کمک می‌گیرند. این رهیافت آنی در کلی‌ترین شکل ممکن، نوعی حساب سرانگشتی است که همه ما در تصمیمات معمول و عادی زندگی مان از آن استفاده می‌کنیم. همین تکیه بر رهیافت آنی، سبب می‌شود در پیش‌بینی‌هایمان به «سوگیری» بيفتیم یا به عبارت دیگر، مرتکب «خطای نظام‌مند» شویم.

در یک آزمایش دیگر، من و آموس به آمار بالای طلاق میان استادان دانشگاه خودمان پرداختیم و متوجه شدیم پرسش این آزمایش، باعث می‌شود در حافظه‌مان، به جست‌وجو میان استادانی مشغول شویم که یا مستقیماً می‌شناختیم یا وصفشان را از دیگران شنیده بودیم و البته که همگی، از همسرانشان جدا شده بودند. نکته مهم در این رابطه، آن بود که نمونه‌های مختلف این طبقه از افراد را بنا بر سهولت به یاد آوردنشان، به یاد می‌آوردیم. ما این تکیه بر سهولت به یادآوری را

«رهیافت دسترس‌پذیری»^۱ نامیدیم. در یکی از مطالعاتمان، از شرکت‌کنندگان خواستیم در یک متن عادی به زبان انگلیسی، به یک پرسش ساده در مورد واژه‌ها پاسخ دهند. متن از این قرار بود:

حرف «ک» را در نظر بگیرید.

آیا این حرف، بیشتر به‌عنوان اولین حرف در کلمات ظاهر می‌شود یا سومین حرف.

هر کم‌سوادی می‌داند که نام‌بردن کلماتی که با یک حرف مشخص شروع می‌شوند، آسان‌تر از به‌یاد آوردن کلماتی است که همان حرف، در جایگاه سومشان آمده باشد و این مطلب، دربارهٔ همهٔ حروف الفبا صادق است. بر این اساس، ما منتظر پاسخ‌هایی بودیم که به‌طرز اغراق‌آمیزی، کلماتی را نشان دهند که با حرف مورد نظر شروع شده باشد. ما آزمایش را با حروف «K»، «L»، «N»، «R» و «V» که در زبان انگلیسی، با فراوانی بیشتری در جایگاه سوم کلمات ظاهر می‌شوند تکرار کردیم. در این آزمایش نیز همانند قبل، ملاحظه کردیم تکیه بر یک رهیافت آنی، موجب سوگیری قابل پیش‌بینی در قضاوت می‌شود. در همین رابطه، خود من از قدیم می‌پنداشتم که میزان خیانت در حلقهٔ سیاست‌مداران، به‌مراتب بیشتر از جامعهٔ پزشکان و وکلایست ولی اخیراً، در این باور قدیمی شخصی‌ام به شک و تردید افتاده‌ام. من در مورد این حقیقت، به توضیحاتی رسیدم. بخشی از این توضیحات، به تأثیرات اغواکنندهٔ قدرت و هوس روابط خارج از خانواده مربوط می‌شد. در آخر نتیجه گرفتم اخبار تخطی سیاست‌مداران از اصول پایبندی به خانواده، بیش از خطای وکلا و پزشکان منتشر می‌شود و به گوش مردم می‌رسد. این امکان وجود داشت که گمان شهودی من کاملاً بر انتخاب موضوع توسط خبرنگاران وابسته بوده و بنابراین، «رهیافت دسترس‌پذیری» بر افکارم غلبه کرده باشد.

من و آموس، سال‌های متمادی را به مطالعه گذرانیدیم و سوگیرهای تفکر شهودی را در زمینه‌های مختلف، از تعیین احتمال رخدادها و پیش‌گویی دربارهٔ آینده گرفته تا ارزیابی نظریه‌ها و تخمین تکرار، فهرست کردیم. در پنجمین سال

همکاری مان، یافته‌های اصلی مان را در مجله ساینس^۱، که خوانندگان فراوانی میان محققان و دانشمندان حوزه‌های مختلف داشت، به چاپ رساندیم. آن مقاله با عنوان «قضاوت در وضعیت عدم قطعیت: رهیافت‌ها و سوگیری‌ها»^۲ که در انتهای همین کتاب نیز آمده است، توصیفی از میان‌برهایی بود که تفکر شهودی را تسهیل می‌کرد، حدود بیست سوگیری را به‌عنوان نمودهای این رهیافت‌ها (میان‌برها) توضیح می‌داد و به نقش آن‌ها در قضاوت‌ها می‌پرداخت.

محققان تاریخ علم می‌گویند محققان و دانشمندان همه حوزه‌ها در همه دوره‌ها، فرضیه‌های اصلی‌شان را با دیگر محققان و دانشمندان در میان می‌گذاشتند. دانشمندان علوم اجتماعی نیز از این قاعده مستثنی نیستند. آن‌ها در باب طبیعت آدمی بر دیدگاهی متکی‌اند که پس‌زمینه اغلب مباحث رفتاری خاص را تأمین می‌کند و البته که معمولاً کسی درباره آن تردید نمی‌کند. دانشمندان علوم اجتماعی در دهه ۱۹۷۰، دو ایده را در مورد طبیعت آدمی پذیرفته بودند. اول، مردم عموماً صاحب عقلانیت هستند و تفکرشان به‌طور طبیعی، بی‌عیب است. دوم، هیجاناتی از قبیل ترس، علاقه (محبت) و تنفر، اغلب شرایطی را که در آن مردم از عقلانیت فاصله می‌گیرند، توضیح می‌دهد. مقاله ما، بی‌آن‌که مستقیماً این دو ایده را مورد بحث قرار دهد، آن‌ها را به‌چالش می‌کشید. ما خطاهای منظم مردم در عمل «فکرکردن» را فهرست کردیم و ریشه‌های این خطاها را تا ساختار دستگاه شناختی‌شان پی گرفتیم. ما در این کار، تأثیر مخرب عواطف بر افکار را در درجات بعدی اهمیت قرار دادیم.

مقاله ما بیش از آن‌چه انتظار داشتیم مورد توجه قرار گرفت و در بیش از سیصد مقاله علمی و پژوهشی در سال ۲۰۱۰، جزو منابع و مراجع اصلی بود. محققان و دانشمندان در رشته‌های مختلف، آن مقاله را مفید دانسته بودند و در حوزه‌های گوناگون، از تشخیص پزشکی تا حقوق و از تحلیل هوش و فلسفه تا آمار و مالیه و حتی استراتژی نظامی، از ایده‌های رهیافت و سوگیری مندرج در مقاله، به‌طرز سازنده‌ای استفاده کردند.

1. Science magazine

2. Judgment Under Uncertainty: Heuristics and Biases